



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

۱۳۱



زندگی‌نامه و خدمات
علمی و فرهنگی
مرحوم استاد دکتر
محمد ابراهیم
باستانی پاریزی
تاریخ نگار برجسته



131

Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries

Biography & Academic Life of Dr. **Mohammad Ebrahim Bastani Parizi**

ISBN 964528217-9



9 789645 282170

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی زنده یاد دکتر محمد ابراهیم

باستانی پاریزی

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

عنوان و نام پدیدآور	زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی
مشخصات نشر	زنده یاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی
مشخصات ظاهری	تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۳.
فروست	۲۵۶ ص.
شابک	سلسله انتشارات [انجمن آثار و مفاخر فرهنگی]: شماره ۵۶۴: ۵۶۱/۱۳۱
وضعیت فهرست نویسی	۰-۲۱۷-۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸: ۱۰۰۰۰۰ ریال.
موضوع	فیبا.
موضوع	باستانی پاریزی، محمد ابراهیم ۱۳۰۴-۱۳۹۳ - سرگذشت نامه
شناسه افزوده	مقاله های فارسی - قرن ۱۴ ق.
رده بندی کنگره	انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
رده بندی دیویی	۱۳۹۳. ۵۶۴/۱۳۱
شماره کتاب شناسی ملی	

زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی
زنده یاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی



انجمن آثار و معارف فراهنکی

تهران - مهرماه ۱۳۹۳

سلسله انتشارات و مجموعه زندگی نامه ها
۵۶۴/۱۳۱

زندگی نامه زنده یاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

● ویراستار: امید قنبری ● حروفچینی و صفحه آرایی: زیبا آقا زاده ● ناظر فنی چاپ:

کیانوش بیرون وند ● لیتوگرافی چاپ و صحافی: کارآفرین ● نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

● شمارگان: ۱۰۰۰ جلد ● قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان ● همه حقوق چاپ محفوظ است.

● ISBN: 978-964-528-217-0

● شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۸-۲۱۷-۰



انجمن آثار و معارف هنری

خیابان ولی عصر - پل امیر بهادر - خیابان سرگرد بشیری

شماره ۷۱

تلفن: ۵۵۳۷۴۵۳۱-۳

فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار.....
	محمد رضا نصیری
۱۳	تنها یکی به قله تاریخ می‌رسد.....
	توفیق ه. سبحانی
۱۷	گفت‌وگو: حضور تاریخی یک تاریخ‌نگار.....
۲۵	گفت‌وگو: شعر با تاریخ بیگانه نیست.....
۳۵	گفت‌وگو: حکایت باستانی پاریزی از دیدار با امام خمینی.....
۴۵	معمای تجلیل.....
	احمد اشرفی‌زاده
۵۳	محتسب که بوده است.....
	محمد ابراهیم باستانی پاریزی
۷۳	سخنی چند در پیرامون اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی.....
	محمد ابراهیم باستانی پاریزی
۱۰۳	یک پیشنهاد هوشمندانه از مرحوم استاد دکتر باستانی پاریزی.....
	حسن امین‌لو
۱۰۹	از نثر باستانی تا نثر باستانی.....
۱۱۵	مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد.....
	هادی سودبخش
۱۲۵	محمد ابراهیم باستانی پاریزی فرهاد بیستون تاریخ.....
	سحر وحدتی حسینیان/علی‌اشرف مجتهد شبستری
۱۴۱	افتخار ملک ایران.....
	اقدس کاظمی (مژگان)
۱۴۷	در انجمن طنین صدایت هنوز هست.....
	احمد منعمیان
۱۴۹	مشیرالدوله و ایران باستان.....
	محمد ابراهیم باستانی پاریزی

۱۶۵.....	دریای ادوار.....
	حمیده باستانی پاریزی
۱۶۹.....	یادیاران خویی از زبان دکتر باستانی پاریزی.....
	سید طه مرقاتی خویی
۱۷۷.....	محیط رشد پدر.....
	حمید باستانی پاریزی
۱۸۵.....	فهرست آثار زنده یاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی.....
۲۱۷.....	اسناد و عکس ها.....

پیش گفتار
به نام خداوند جان و خرد

باور نمی‌کنم
که ناگهان به سادگی آب
از ساحل سلام
دل برکنم
تا لحظه لحظه در دل دریای دور
امواج بی‌کران دقایق را
پارو زنم!
(قیصر امین پور)

پیرِ پُرتدبیر ما
در عرصهٔ پژوهش‌های تاریخی کمتر کسی است که با نام و آثار
«استاد باستانی پاریزی» آشنا نباشد. استاد با خلق آثاری ماندگار در
حوزهٔ تاریخ توانست برای خود جایی فراتر از انتظار باز کند. این

استاد فهیم و اندیشمند دوست‌داشتنی، در خانواده‌ای فرهنگی و فرهنگ‌دوست به دنیا آمد. به گفته استاد، پدرش روحانی، خطیب و مدیر مدرسه چهارکلاسه پاریز بود و مادرش دختر کربلایی زین‌العابدین کشاورز و متولی موقوفه خواجه سعیدی پاریز بود که نسب از خواجه نقشبند در بخارا داشت. استاد تحصیلات اولیه را در پاریز به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به سیرجان رفت و از دانشسرای مقدماتی کرمان در سال ۱۳۲۵ فارغ‌التحصیل شد و سپس به تهران آمد و در دانشسرای عالی، در رشته تاریخ، مشغول تحصیل شد و سرانجام در سال ۱۳۳۰، پس از فارغ‌التحصیلی، برای تدریس به کرمان برگشت. علاقه استاد به پژوهش و مطالعه در احوال مردم و تاریخ ایران چنان بود که از همان آغاز نوجوانی دست به قلم برد و با ترجمه مقالاتی از روزنامه‌های عرب‌زبان و چاپ آنها در نشریات آن عصر برای خود شهرتی کسب کرد. استاد پس از هفت سال دبیری در دبیرستان‌های کرمان، برای ادامه تحصیل به تهران آمد و رساله دکتری خود را تحت عنوان «تاریخ ایران قدیم از نظر ابن‌اثیر» به راهنمایی زنده‌یاد سعید نفیسی به پایان رسانید و در سال ۱۳۳۸ به عنوان عضو هیئت علمی، در گروه تاریخ دانشگاه تهران، پذیرفته شد و سرانجام (از این دانشگاه) به افتخار بازنشستگی نایل آمد. استاد در عرصه‌های مختلف تاریخی - ادبی پژوهش‌های ماندگاری انجام دادند که با مطالعه هر یک از این آثار به آسانی به اهمیت آنان می‌توان پی برد. وی همواره در آثار خود حرفی برای گفتن داشته و روانی نثر و پختگی قلم که اغلب با چاشنی مطالبی از خطه دل‌انگیز پاریز و کرمان همراه بوده، سبب شده است که آثار

استاد با استقبال گرم روبه‌رو شود.

استاد جاذبه‌ای ستودنی داشت، محفلی نبود که استاد حضور داشته باشد ولی علاقه‌مندان و مریدانش به دورش حلقه‌نزنند. متانت، خلوص، صفای درون، خوش‌قلبی، و خاصه شوخ‌طبعی از ممیزات وی بود. روی خندان، چهره‌گشاده، بیان گرم وی که با لطیفه، امثال و حکم، ضرب‌المثل‌ها و اشعار بزرگان همراه بود و نیز یادکردن از زادگاه خود / پاریز و کرمان باعث گرمی محفل می‌شد.

روی شکفته‌ای که دلی‌وا شود از او

«صائب» به صدهزار گلستان برابر است

محضر استاد همه صفا و صمیمت بود، خمودی و خموشی را جایی نبود، سیمای خندان و سخنان بذله‌گونه وی به محفل گرمی می‌بخشید و این نعمتی بزرگ بود که فقط مخصوص استاد بود و کمتر کسی را می‌توان یافت که صاحب چنین ویژگی‌های والای اخلاقی و انسانی باشد. شکوه در کارش نبود. لب به شکایت نمی‌گشود، حُب وطن در جان و دل وی ریشه داشت، ایران مدینه فاضله‌ای بود که در تفکر تاریخی وی جای خاصی داشت.

عشق استاد به وطن، ما را به یاد این گفته «هرمان هسه» می‌اندازد که می‌گوید: «وطن، معنوی‌ترین کلام روی زمین است. دوستی وطن نه در زمین است و نه در خاک. دوستی وطن در دل است، در خون است و شاید همان حیات دمنده‌ای است که در جسم ما بالا و پایین می‌رود».

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

روزی که در شورای مدیران انجمن آثار و مفاخر فرهنگی تصمیم بر آن شد که از خدمات استاد باستانی پاریزی، تجلیل به عمل آید، از سر لطفی که استاد بر بنده داشتند طرح موضوع را به من سپردند. با ارادت و اخلاص تمام در گروه تاریخ دانشگاه تهران خدمت استاد رسیدم و عرض کردم اگر اجازه فرمایید بزرگداشتی برای تجلیل از مقام انسانی و ارزش‌های والای اخلاقی و قدردانی از تلاش‌ها و کوشش‌های شما گرفته شود تا نسل حاضر با تلاش‌های شما در راه تعلیم و تعلم آشنا شوند. استاد با روی خندان فرمودند: «تو می‌خواهی با برپایی بزرگداشتی حلوائی مرا بخوری! نه نمی‌شود!» و قبول نفرمودند، چون اصرار من بیش از حد بود با تبسمی فرمودند: «سفری در پیش است پس از برگشت!»، من عرض کردم «استاد! پاریز می‌روید یا پاریس؟» فرمودند: «تا قسمت چه باشد».

پس از بازگشت از مسافرت، بار دیگر به فرموده جناب آقای دکتر محقق، رئیس محترم انجمن، به خدمت استاد رسیدم و دوباره خواسته انجمن را مطرح کردم اما باز قبول نفرمودند و از سر مزاح فرمودند: «نکنند وقت خوردن حلواست؟!» و با شوخی و گشاده‌روی طفره رفتند. البته دیگر جای اصرار نبود. آن روزها

گذشت و با تغییر مدیریت در انجمن (۱۳۸۹)، برنامه بزرگداشت‌ها نیز همچون سایر برنامه‌های انجمن به مسیر دیگری افتاد. دریا که زمان از دست رفت و داغ حسرت بر سینه ماند که چرا به موقع انجام نشد!

رفته‌ای چون اشک از چشمم و هنوز
چشم در راه است و جان در انتظار

اما خوشبختانه با گذشت زمان و تغییر در مدیریت انجمن (۱۳۹۲)، این فرصت دوباره فراهم آمد که برنامه بزرگداشت‌ها به همان مسیر قبلی خود بازگردد و برای جوانان آرزومند و مشتاق و اندیشمندان صاحب‌قلم، این موقعیت و فضا ایجاد شود که بی‌تکلف قدم در محفلی ساده و بی‌ریا گذارند. استقبال عموم مردم از این مجالس مایه قوت قلب مدیریت انجمن شد تا با تلاش بی‌وقفه، برنامه بزرگداشت‌ها را به اجرا درآورد.

شرح خدمات استادمان به جامعه و مردم در بیش‌تر نشریات آمده است و بر کسی پوشیده نیست؛ اما آنچه گفتنی است و به نظر می‌رسد تکرار آن پُر بی‌فایده نباشد آنکه چگونه استاد محبوب دل‌ها شد و در میان هزاران فرد، شهره آفاق گشت و چهره دوست‌داشتنی برای عام و خاص گردید تا احترام عارف و عامی را نسبت به خود برانگیزد و چه شد که استاد این گونه به فرهنگ و تاریخ ادب کهن سرزمین ایران اسلامی عشق ورزید. چه شد که در طول زندگی با نامردی‌ها و نامرادی‌ها ساخت اما از جاده ادب و تواضع و فروتنی بیرون نشد و همواره به مردم عشق ورزید. شاید در یک جمله بتوان

گفت که استاد «نازپرورد تنعم» نبود و «شیوه رندان بلاکش» را داشت. رندی که فضیلت اخلاقی را در کنار فضیلت علمی می‌دید. اینک پیر پُرتدبیر تاریخ ما در میان ما نیست تا با قلم شیرین خود آثاری خلق کند که نکات تاریک تاریخ‌مان را روشن سازد. بی‌شک آثار وی ماندنی است زیرا استاد از جمله مورخانی بودند که نوشته‌های خود را با تکیه بر اسناد و مدارک و سپس با استنباط خود تألیف می‌کردند.

فقدان بزرگان فرهنگ و ادب حکایتی است جانسوز که جبر روزگار است و از آن گریزی نیست. سرانجام فرهیخته‌ای که با گفتار و نوشتار شوری به پا می‌کرد و شخصیتی که از حریم ادب و نزاکت عدول نمی‌کرد، در روز پنجم فروردین‌ماه ۱۳۹۳ درگذشت و قالب جسم را در خاک گذاشت و جان را به افلاک برد.

گر قالبت در خاک شد، جان تو در افلاک شد
گر خرقة تو چاک شد، جان تو را نبود فنا

«انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» ضمن ارج نهادن به خدمات فرهنگی و علمی این استاد فرهیخته آرزومند است برگزاری چنین مجامعی، موجب آشنایی جوانان با چهره‌های درخشان عرصه علم و ادب باشد.

محمد رضا نصیری
قائم‌مقام انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
مهرماه ۱۳۹۳

تنها یکی به قله تاریخ می‌رسد*

توفیق ه سبحانی

زنده‌یاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی چنان سخن آغاز می‌کرد که شنونده پس از شنیدن یکی دو جمله، از ابتدای سخن‌رانی ایشان، دیگر نمی‌توانست - ولو کاری ضروری داشت - دنبالهٔ مطلب را رها کند. نوشته‌های ایشان هم خواننده را از همان آغاز مسحور می‌کرد. گمان نمی‌کنم در کشور ما فردی باسواد باشد که در عمر خود لااقل چند مقاله یا چند کتاب از باستانی نخوانده باشد. آنان که از نزدیک با ایشان آشنا بودند، گوش به زنگ یا چشم به ویتترین کتابفروشی‌ها بودند که کتابی جدید از آن مرحوم را بگیرند و با احساس لذت مطالعه کنند.

من از زمان دانش‌آموزی به نوشته‌های باستانی دل باختم. قلم آن مرحوم سخار است. در لابلای سطرهای نوشته‌های ایشان همه

* عنوان انتخابی است.

نوع اطلاعات یافت می‌شود. مثل عتیقه‌فروشی چیزهای بسیار گرانها در کنار اشیای عادی و معمولی چیده شده است.

من که مدتی است که با آثار مولانا خود را مشغول کرده‌ام، مقاله‌ای از ایشان تحت عنوان «شخصیت‌های تاریخی در مثنوی» را چند بار خوانده‌ام. در این باره من تاکنون نوشته‌ای ندیده‌ام که به دنبال تاریخ در مثنوی باشد.

او بر آن است که شخصیت‌هایی که مولانا از قهرمانان تاریخی می‌سازد، پرداخته خود اوست، درست مثل مجسمه موسی که میکلائل ساخته است، و ... در واقع یک نوع دوباره‌سازی و قدرت خلاقانه‌ای است که تنها از عهده مولانا ساخته است و بس:

باغبانم شاخ تر می‌پرورم
شاخه‌های خشک را هم می‌بُرم

شخصیت‌هایی که در کتاب عظیم مولانا - مثنوی - راه پیدا کرده‌اند، آدم‌های ناشناخته‌ای نیستند ... حقیقت آن است یک قهرمان تاریخی که در مثنوی پای می‌گذارد، در این کتاب صاحب یک شخصیت اختصاصی تازه می‌شود که با آنچه در تاریخ است تفاوت چشمگیر دارد.

در مثنوی چهار نوع شخصیت عرض اندام می‌کند:
الف. شخصیت‌های اساطیری و افسانه‌ای، برخی مبتنی بر تفاسیر قرآن: موسی، هامان و ...

ب. شخصیت‌های متعلق به صدر اسلام، محمد (ص)، عمر، ابوبکر و ...

ج. شخصیت‌های عرفانی: حلاج، احمد خضرویه ...
د. بعضی پادشاهان و امرا: سلطان محمود، خوارزمشاه، صدر بخارا...

می‌نویسد: «اصولاً پای مرد تاریخ [مورخ] در تعبیرات مولانا در گِل است. مولانایی که عقیده داشت در کلاس درس ادريس پیغمبر مردم آوای ستارگان را می‌شنیده‌اند ...» چگونه می‌شود که یک مورخ و این عارف بزرگ آب‌شان به یک جوی رود؟
در عصر تاریخی هم مثلاً خریدن ابوبکر بلال حبشی را که در مثنوی آمده است در تاریخ چندان بازتاب ندارد.

باز در بخش تاریخی سلطان محمد خوارزمشاه به مناسبتی در مثنوی ظاهر می‌شود که در سبزواری به دنبال فردی است که بوبکر نامش باشد. در آنکه مولانا از آوردن این قصه هدفی دیگر دارد تردیدی نیست. اما آیا محمد خوارزمشاه به سبزواری لشکرکشی کرده است؟ می‌دانیم که خراسان تا حوالی ری اصولاً در تسلط خوارزمشاهیان بوده است.

مرحوم باستانی به شیوه خود می‌نویسد: «احتمالاً در بیان این قصه بدون اینکه دقیقاً قصدی داشته باشد، از تریبون مثنوی، یک بلندگوی تبلیغاتی علیه سلطان محمد خوارزمشاه به وجود آورد. [تا] آنچه را که در ذهن خود از این مرد داشته به صورت جوهر سیال شعر بر کاغذ بریزد.

ویکتور هوگو، به قصد خالی کردن عقده‌های تبعید خود، کتابی در ذمّ ناپلئون سوم ساخته و آن را به نام «ناپلئون صغیر» در برابر «ناپلئون کبیر» خوانده است ... اما مولانا بالعکس از سلطان محمد خوارزمشاه به عنوان «الب الغ» نام می‌برد که یک لقب مرکب ترکی و در واقع به معنای «بزرگ پهلوان» و «امیرکبیر» است که هر چند به ظاهر گویای قدرت و خودکامگی است، اما در این داستان شخصیتی که از سلطان محمد پرداخته است، این لقب «الب الغ» از هزار ناسزا و توهین «صغیر» و «کوچک» بدتر است.

مقاله بسیار مفصل است و در مجموعه مقالات^۱ از صفحه ۲۳۶ تا ۳۰۰ را پر کرده است، قابل تلخیص نیست، اگر خلاصه کنیم «شیر بی‌یال و دم و اشکم» باقی می‌ماند. امیدوارم خوانندگان آن مقاله را بیابند و مطالعه کنند.

از خدای بزرگ شادی روان آن مرد آگاه، زنده‌دل، ایران‌دوست، کرمان‌پرست را خواهانم ... خداوند او را غریق رحمت شایان خود فرماید.

۱. مجموعه گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران، به اهتمام قاسم صافی، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۲۳۶-۳۰۰.

محیط رشد پدر

حمید باستانی پاریزی

افرد شاخص در هر عرصه‌ای نتیجه و حاصل مجموعه‌ای از خصوصیات و توانایی‌های فردی، آموزش، دانش، تجربه، ته‌ور و نوآوری هستند که محیط اجتماعی خُرد اطراف‌شان پرورنده شخصیت آنهاست. ظهور و بالاگرفتن آنان نیز تنها در بستر جامعه و محیط اجتماعی مناسب ممکن می‌شود. شاید بیان بخشی از موارد فوق درباره شادروان دکتر باستانی پاریزی بتواند عرصه تحقیقی برای پژوهندگان محترم تاریخ اجتماعی ایران درباره او و هم‌عصران او باز کند.

پدربزرگم، مرحوم حاج آخوند، بزرگ‌تر، امین و قاضی ده پاریز بود و بسیاری از مشکلات و گرفتاری‌ها با ریش‌سفیدی او حل می‌شد. وضعیت خاص پاریز و خوش‌سخنی و خوش‌قلمی حاج آخوند، او را میزبان میهمانان نامداری از مرکز و دیگر شهرستان‌ها می‌کرد. حاج آخوند واعظی باسواد، خوش‌صحبت، شاعر، اهل

مطالعه و با حافظه قوی بود که پدرم بارها به محفوظات و حضور ذهن او غبطه می‌خورد.

محیط طبیعی پاریز و زیبایی‌های آن، به‌خصوص در زمان کودکی و نوجوانی و دوره «عالم بی‌خبری و جاهلی» تأثیر زیادی بر پدر داشت. دوره‌ای که پدر پس از گذشت هشتاد و اندی سال یاد آن را با شعر «می‌دود کوه» ژاله اصفهانی زنده می‌داشت. محیطی که باغداران و کشاورزان و چارپادارانش پس از هر سفر به شهرهای اطراف، داستان‌های شیرین و تلخ از راه و راهزن و ... را برای دیگران نقل می‌کردند و قصه‌گویی شبانه مادر بزرگ‌ها ذهن کوچک‌ترها را از موضوعات عجیب پر می‌کرد.

جامعه کوچکی که بعضی غروب‌ها صدای موسیقی از گرامافونی در باغ حاج عزیز بلند می‌شد و حاج آخوند میانسال برای دو پسر بازمانده از چندین اولادش علاوه بر موعظه و خواندن شعر و کتب تاریخ و جغرافی، ردیف‌ها و گوشه‌های موسیقی را زمزمه می‌کرد. معلم مدرسه‌ای که پس از اتمام کلاس، برای بچه‌ها و بزرگسالان کتاب بینوایان می‌خواند. همان معلمی که پس از چهل سال از شاگرد خود در پاریس درخواست فاتحه‌خوانی بر خاک ویکتور هوگو می‌کند. زندگی آنجا جور دیگری در جریان است، و یا لاقلاً پدر با ثبت این موضوعات ارزش دیگری به آنها می‌دهد.

حضور افرادی مثل میرزا مراد، کارمند زرتشتی تلگراف و تلفن پاریز و همسرش که مدتی را در منزل حاج آخوند سر می‌کنند و داستان سوگواری شبانه بانو بر صنوبر شکسته از باد، آشنایی با دیگر اعتقادات و روحیه مدارا و احترام با انسان‌ها را در پدر برمی‌انگیزد.

میهمانان موقتی حاج آخوند، هم حامل جدیدترین اخبار از شهرهای بزرگ و پایتخت‌اند و هم مشوق نوجوانی که با علاقه نقشه ایران می‌کشد و رنگ می‌کند و یا به تقلید از روزنامه اطلاعات نشریه ندای پاریز را دستنویس منتشر می‌کند. و جالب آن‌که معلم «ویکتور هوگو خوان» اولین مشترک این نشریه است.

افتتاح دبستان پاریز در سال ۱۲۹۹ و احداث ساختمان جدید مدرسه از محل درآمد موقوفه‌های پاریز در سال ۱۳۱۰ به همت حاج آخوند صورت گرفت. مدرسه‌ای که پس از ۹۴ سال هنوز نوآموزان پاریزی در همان ساختمان درس می‌خوانند. در همان سال‌ها مدرسه اکابر نیز افتتاح و کتابخانه عمومی پاریز نیز به همت مرحوم صفاری تأسیس شد. یکی از وظایف پدرم، خواندن روزنامه اطلاعات برای محصلین این کلاس بود. روزنامه اطلاعاتی که متعهد شده بود برای هر مدرسه اکابری که در هر نقطه ایران افتتاح شود هر روز دو شماره ارسال کند.

اتفاقات اجتماعی رخ داده پس از تغییر سلطنت در جامعه ایران کم نیست. امور قضا و آموزش که پیش از آن معمولاً روحانیون عهده‌دار آن بودند و به شکل محلی و سنتی انجام می‌شد، صورت دیگری به خود گرفت. توجه به آموزش کودکان و بزرگسالان، تأسیس دانشگاه و برنامه‌ریزی سلسله‌مراتبی امر آموزش بخشی از موضوعاتی است که قطعاً در رشد و نمو فرهنگ و اشخاص فرهیخته تأثیر داشته است. انتشار روزنامه‌ها و مجلات، که به مدد روش‌های جدید چاپ واحداث راه‌ها در تمامی کشور توزیع می‌شد، عامل تبلیغی و تهییجی برای نوجوانان و افراد مستعد جامعه

بود تا با آگاهی از وضعیت دنیای قرن بیستم، خود را مقید در چارچوب‌های سنتی و وضع موجود ننمایند. علاوه بر ایجاد مدارس ابتدایی و متوسطه به روش جدید، دانشسراهای مقدماتی و عالی نیز در اکثر مراکز استان تأسیس شدند. دانشسراهای دخترانه و پسرانه‌ای که وظیفه آموزش معلمان همان منطقه را داشتند. محصلان این دانشسراها از بین فارغ‌التحصیلان سیکل اول هر شهرستان انتخاب می‌شدند تا بعد از فراغت از تحصیل در همان منطقه معلم شوند. مدارس مجانی که علاوه بر تأمین جای خواب و خوراک، کمک هزینه‌ای نیز به محصلان می‌داد. مادر، خاله و دایی من هم فارغ‌التحصیل این دانشسرا بودند. شاگردان اول و دوم این مراکز می‌توانستند به خرج دولت در دانشسرای عالی که در تهران واقع بود تا اخذ درجه لیسانس تحصیل کنند. روشی مطلوب و مناسب که هم کادر آموزش محلی را تربیت می‌کرد و هم به دانشجویان مستعد امکان ادامه تحصیل می‌داد. پدرم با افتخار می‌گفتند که در تمام طول دوره تحصیل یک شاهی شهریه ندادند و در بیشتر موارد کمک‌هزینه‌ای هم دریافت می‌کردند.

به این ترتیب، محیط فرهنگی و ادبی و اجتماعی دو دهه اول قرن جاری بستری مناسب برای میدان‌داری نسل بعد از انقلاب مشروطه شد. نسلی که بعد از حوادث شهریور ۱۳۲۰ به نوعی دیگر رشد کرد و جوانان پرورش‌یافته در دو دهه اول قرن در کنار استادان و راهنمایان خود نوعی نوزایی فرهنگی در همه زمینه‌ها ایجاد کردند.

در چنین حال و هوایی، فرزند ارشد حاج آخوند در چارچوب زندگی معمولی روستایی مقید نشد و علی‌رغم دو سال ترک تحصیل و مشکلات دیگر، تحصیل دوره متوسطه را در سیرجان شروع کرد و پس از آن محصل دانشسرای مقدماتی کرمان شد. تحصیلی که شاید نیت اولیه آن معلمی در پاریز و سیرجان بود. اما محصلی که شعر می‌سرود، نمایشنامه می‌نوشت و از همه مهم‌تر در بیست و دوسالگی تصمیم به چاپ کتاب گرفته بود، معلمان دانشسرا را، که چندان مسن‌تر از محصلان نبودند، آن‌چنان تحت‌تأثیر قرار داد که آنان وی را به تغییر مسیر زندگی و تحصیل در مراتب بالاتر تشویق کرده و حتی وسایل این کار را فراهم نمودند. نتیجه این دوره، شاگرد دوم شدن محمدابراهیم باستانی پاریزی و اعزام وی به تهران بود.

تهران بعد از شهریور ۱۳۲۰ حال و هوای دیگری داشت. تهرانی که شعرا، نقاشان و موسیقیدانان پیشرو هم آن محیط را برای نشو و نما مناسب می‌دیدند، میزبان محصلین شهرستانی با استعدادی از سراسر ایران شده بود. استادان و معلمان مسن و جوان که هر یک به دلیلی انگیزه زیادی برای انتقال دانش و تجربه خود داشتند، مواجه با دانشجویانی شدند که به اتکاء توانایی‌های شخصی و با کمک دولت تا آنجا آمده بودند و تشنه یادگیری و ساختن آتیه خود و جامعه بودند. این استادان انصافاً شرط معلمی را چنان به جا آوردند که عمده شاگردان‌شان پا در جایی بالاتر از معلم خود گذاشتند، نه از بابت معلومات و محفوظات، که از بابت ارتقاء روش‌های آموزش و تحقیق.

زندگی تکرار گذشته نیست. زندگی آموزش از گذشته است و به کار بستن تجارب پدران در خلق روزی نوین و روزگاری بهتر با ابزار جدید و با افقی وسیع و انتقال آن به نسل بعد. انجام چنین کاری تنها از معلمان واقعی برمی‌آید.

نگاهی به اسامی استادان و دانشجویان آن دهه در همه زمینه‌ها و اسامی استادان و محققان سه دهه بعد دلیلی است بر این ادعا. استادان و دانشجویانی که خیلی از آنها به جز درس و مشق، در روزنامه‌ها و مجلات می‌نوشتند، در محافل ادبی می‌چرخیدند و شعر و مقاله می‌خواندند و مباحثه و مناظره می‌کردند و در اقتراح مجلات مختلف شرکت می‌جستند.

پدر بعد از اتمام تحصیلات به کرمان بازگشته و دبیر دبیرستان شدند. اما موقعیت شغلی مناسب در فرهنگ ایشان را پایبند نکرد و بعد از شش سال برای ادامه تحصیل به تهران برگشتند. کاری که انجام آن بدون کمک مسئولان فرهنگی کرمان و اولیاء امر در دانشگاه تهران و مهم‌تر از آن قبول سختی‌ها و مسئولیت‌های زندگی از سوی همسری با دو فرزند کوچک ممکن نبود.

اما این آخر کار نیست. در پنجاه و چند سال بعد از اتمام تحصیلات، روزی نبود که از نوشتن و تحقیق فارغ باشند. تحقیقی که پایه آن هم کتاب و کتابخانه بود و هم مسافرت و شرکت در سمینارها و دیدن آرشیوها و مراکز فرهنگی، آن هم هم‌رکاب با فرهیختگان و بزرگانی که هر لحظه سفر را برای همه آنان مبدل به کلاس می‌کرد.

در پنج، شش دهه اول قرن حاضر، ترکیب شرایط محیطی و اجتماعی جامعه ایران، وجود انگیزه‌های شخصی و اجتماعی، میل به شناخت سرگذشت پدران و تاریخ ایران و دیگر موضوعات بستری مناسب برای پرورش و عرض اندام مجموعه بزرگی از فرهیختگان و نام‌آوران شد. مجموعه‌ای که شاید بیشتر از خرده‌گیری بر دیگران، کار کمک به یکدیگر و آجر بر آجر گذاشتن در خلق بنایی نوین را هدف قرار داد.

برخی فرهیختگان و نام‌آوران دوره‌های قبل را به سایه‌خوش‌های تناوری تشبیه کرده‌اند که امکان رشد نهال جدید زیر سایه آنها نیست. این فرض چندان صحت ندارد، چراکه حضور حداقل سه نسل اندیشمندان که در دوره‌ای معاصر هم بوده‌اند، و زایش نهال‌های تازه در همین دوره بوده است. از سویی آیا می‌توان صحبت‌های گروهی که مدعی‌اند «با رفتن استادان و اندیشمندان تربیت شده دهه‌های قبل کسی جایگزین آنها نشده است» را قبول کرد؟ به نظر من این گفته نیز نباید صحت داشته باشد. چراکه با افزایش کمیت می‌توان انتظار پیدایش توانمندان بیشتر را داشت. شاید باید با روش‌های جدید، فرهیختگان و تأثیرگذاران (و یا گروه‌های فرهیخته و نام‌آور) را از بین دانش‌آموختگان یافت و با میدان دادن به آنها محیط پرانگیزه جدیدی را فراهم آورد. هرچه که هست، نسل‌های بعد را نمی‌توان با دیدگاه‌ها و آموزش از سوی افراد متوسطی که شاید نتوانند برتری شاگرد بر استاد را قبول کنند، تربیت کرد.